

تمهید، میرا حرا، ملاحید، عبد الوهاب الهامی، تاشکنسودی،
 عطاء الله پرویزی اردبیلی، آقا حسین محموداف سبزواری،
 آقا محمد هاشم یزدی و در اطراف سمرقند در راتپه ظفرخان
 جوهری قاضی بزرگ و شاعر سرایمان داشت و پسرش اشعرش
 میرزا عبد الله سهلی بدین نام سمرگشت و در اسکبلومرغلان نو
 عبد المؤمن حکیم مؤمن بود و در آند یجان عبد الله سلیمانسی
 اظهرا ایمان داشته جهت و در محمودی بسمرقند اشعاری
 فرستاد که در ضمن این دو بیت بود :

چیست ایقان روح انجیل مسیح

چیست اقدس عین قرآن فصیح

کیست میدانی بها سلطان دین

مشرق انوار رب العالمین

و اما از اصل نژاد روسی چون در آن دوره ها نظر بملاحظات
 دولتی و اوضاع کشوری چه در اوائل و چه در اواخر فیما بین
 آنان تبلیغ کمتر میشد و آنان خود نیز از پیوستن و معاشرت با
 بهائیان ملاحظه و اندیشه میکردند بدینروندۀ بسیار مشهور
 نبودند ولی مع الوصف ایمان قلبی و مراتب حُب و علاقه مندی
 زیاد تحقق داشت از آن جمله دکتري جلیل در عشق آباد بود
 ولی بهمان علت ممنوعیت بهائیان در تبلیغ روسیان اطلاعات
 کامل نیافت ولی پسرش لنکوویچ بهائی بود و خطابی نیز از

حضرت عبد البها^ء بوی رسید و در تاشکند مالوک و دیگر ماکانوف
 که نیز خطابی از حضرت عبد البها^ء یافت و بعضی الواح بر روی
 ترجمه کرد و مختصری از احوال ایزاپیلاکرنوسکی خانم فاجمه
 نویسن مشهور و شاعر گذشت که کتابی در شرح حیات حضرت
 نقطه بنوع تیا ترونیز کتابی در شرح حیات حضرت بهاء الله
 نوشت و خطابه و مقالاتش را جمع باین امر مهمه عظمی در آن
 کشورها انداخت و خود سفری هم بحیفا نمود و گفتند که السنه
 روسی و انگلیزی و فرانسه و آلمانی و ایطالیائی بخوبی مینوشت و
 سخن میگفت و در سن هفتاد سالگی همینکه از زبان اسپرانتو
 مطلع شد پس از دو ساعت مطالعه عرقومه در آن زبان نوشت
 و ارواحاً خواهان وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بود دیگر
 مسیوتومانسکی مستشرق معروف روسی که با میرزا ابوالفضل
 معاشرت داشت و میخواست بواسطه او جریده ماوراء بحر
 غزربفاری منتشر سازد و او کتاب اقدس را با انضمام بعضی
 الواح روسی ترجمه و طبع و نشر نمود و صد ها نفوس دانشمند
 روسی که اطلاعات کافی در این امر حاصل کرده بسیاری از
 آثار خطی و تصویرها بدست آورد و ترجمه و بحث های دقیق
 کردند و طبع و نشر نمودند بنوعیکه مخزن ادبی مسکو و لنین گراد
 فی الحقیقه یک محفوظه وسیع این امر میباشد .

و از همه مهمتر تولستوی شهیر میباشد و لئوتولستوی در

سال ۱۸۲۸ متولد شد و در سن هفتاد سالگی بواسطه نمایش امریاب که ایزابلا گرینوسکا با درسن پترسیورک داد در سال ۱۹۰۳ نشر داد از این امر اطلاع یافت و کتباً از وی تقدیر نمود نامه مذکور در مطبوعات روسیه نشر یافت آنگاه رساله تالیف اراکویان را راجع به بقیه اصحاب اولیه حضرت اعلی و هم برخی از تعالیم مطالعه نمود و سیکی از دوستانش مولا نثر نام که مشغول بتالیف کتابی در باب ادیان بود فرستاده تاکید کرد که در آن کتاب فصلی در باب بهائیت ضمیمه نماید و سپس تولستوی کتابهای بسیار که دسترس شد را جمع ببهائیت خرید و کتاب بنام ندهای افراد بشر تالیف ایوان ناکویین راجع بادیان و بهائیت دوست داشته و نسخی برای چند تن از دوستان خود فرستاد و بالاخره در سال ۱۹۱۰ در گذشت و این عبارت از کلام اوست همه ما حیات خویش را درین مجاهدت بپایان میرسانیم که شاید موفق بکشف سرامکان گردیم ولی مفتاح این سردر دست زندانی ترکیده حضرت بهاء الله مقیم عکا فلسطین بوده است ما در این مقام شرحی را که میرزا عزیز الله جذاب سابق الذکر خراسانی در کیفیت احوال و ایمانش نوشته از همین خطش نقل مینمائیم و هی هذ ه " تفصیل ایمان و اطلاع ایشان از امر مبارک بهائی آنکه در او اخر ماه شعبان سنه ۱۳۲۰ در حضور مبارک حضرت

عبدالبهاء جلّ عبودیتہ مشرف بودم شرحی در باره مرحوم
 غراف تالستوی فرمودند که نفسی است بسیار منصف و لسی از
 امری اطلاع یک نفس میخواهد که با او ملاقات نماید و بگوید
 فلاسفه قبل نهایت اشتهاشان در حکمت و سلوک بود شما هم
 نهایت قدری از آنها بیشتر معروف میگردید مثلاً آنها علمی
 بلند کردند پنج ذرع علم شما ده ذرع خواهد بود و لکن خود
 را در دریای توحید را آورید که اسم و رسمتان ابدی و باقی
 بماند از این قبیل فرمایشات که با تمام رسید فانی برعهده
 گرفتم مصمم بملاقات حضرتشان گردیدم مراجعت از ارض اقدس
 از طریق ادراساد ریوم یکشنبه اول ماه رمضان سنه ۱۳۲۰ م
 ۱۴ سپتامبر سنه ۱۹۰۲ مسیحی بلیط گرفته باره آهن
 روانه طول گردیدم سه شنبه بقورس رسیدم و چهارشنبه
 نزدیک یانسی پسلانی که محل ایشان بود رسیدم وقت
 حرکت واغون قاندختور کسیکه در راه بلیطها را نگاه میکند
 تجدید شده بلیط بنده را که دیدند و نفرمودند پرسیدند
 کجا میخواهید بروید عرض شد برای ملاقات غراف تالستوی
 میروم گفتند ممکن نیست از طرف دولت قدغن شده کسی
 با ایشان ملاقات نکند و شاگردان ایشان از ملاقات ممنوع اند
 و راه آهن علاوه از یکدقیقه در راستانسیه یانسی پسلانسی
 بیشتران ندارد و کسی را نمیگذارند پیاده شود عرض شد

من ایرانی و بهائی هستم برای بعضی سئوالات روحانی
 ملاقات لازم است و مخصوص از عکا آمدن ام معلوم شد هر دو
 قاندختور از مرده ایشان هستند قدری تفکر نمود به با هم
 مشورت نمودند فانی فرمودند که چاره دیگریست جز آنکه
 در سما فوراً نزد يك ایستگاه ماشین است بیکد و نفر آمدن شما
 را ببرند فانی قبول نمود و تشکر را بر از داشت و قتیکه در سما فوراً
 فانی را با اسباب پیاده نمودند شبی بود برف و باران میآمد
 در نهایت تاریکی با پالتو خز میلیرزیدم ولی چاره نبود علاوه از
 نیم ساعت که گذشت راه آهن از آنجا روانه شد و نفر آمدند
 با کمال اظهار محبت اسبابهای بند را قدری برداشتم
 پیاده رفتیم ناچار نیک استانسیه هم که از مرده حضرت غراف
 بودند فوراً امر فرمودند پیچ را آتش کردند لباسهای فانی
 قدری خشک شده ولی امر فرمودند ژانداراز طرف دولت
 در رب خانه گذاردند که کسی را نگذارند نزدشان برود بعد
 از صرف چای صبح شد اسباب^{که} همراه داشتم گذاشته بسا
 اونیشکه روانه شدم شاگردان هر یک که رفته بودند برمیگشتند
 میگفتند نروید نمیگذارند و لکن متوکلاً علی الله رفتم نزد يك
 در رب عمارت که رسیدم پیاده شدم و بروسی بژاندارمه سلام
 دادم پرسید که برای چه آمده اید عرض شد من ایرانی هستم
 بعضی مطالب روحانی لازم داشتم از ایشان سئوال نمایم

فرمودند قدغن است از ن ندارم کسی را بگذارم عرض شد کسی را بفرمائید از اندرون بیاید من پیغام خود را در حضور شما برسانم معلوم بود تا یکدرجه ملاحظه را در قبول کردند پیغام دادند بعد از چندی شخصی تشریف آوردند بعد از احوال پرسى معلوم شد جناب چرتکوف فیلسوف معروف که حال هم حیات دارند و دو سال بود که ایشان را از روسیه تبعید نموده بودند تازه از ن مراجعت شده آمده و محض ملاقات حضرت غراف آمده اند بعد از سؤال و جواب و اطلاعاتی که دانستند از عکا و حیفا از حضور مبارک آمده ام میخواهم پیغام مبارک را برسانم تشریف بردند مذاکره فرموده مراجعت نمود و بزاند ارمه از قول حضرت غراف مذکور داشتند که ایمن از مرده من نیست از عکاراه دور آمده و مرآت احوال ندیده و از شاگردان من نیست و مسیحی نیست برای سؤال و جواب روحانی است بگذارید بیاید ملاقاتی میشود مراجعت مینماید و ژاندارمه قبول نمود حضرت چرتکوف پیشوا شدند باطابقیکه برای ورود مسافر بود بردند و از طرف غراف لیف نیکلای اظهار مرحمت فرمودند و مذکور داشتند چون در راه صدمه کشیده امید قدری راحت شوید تا ظهر بعد از ظهر در سرزمینها ملاقات میشود و صحبت بداریم عرض شد هر چند در سر روسی نخوانده ام و لکن حروفات چایی را قدری میتوانم

بخوانم لذا استدعا میشود کتاب اخرا ایشان که بآنسب بلوی
 نمود و حکم کفر و قتل دادند التفات فرمائید تا وقت ملاقات
 مطالعه شود تشریف بردن کتاب را آوردند بعد از شستن سرو
 صورت خود خواستند جای بیاورند عرض شد صرفاً شده بعد
 از قدری راحت از ساعت نه روسی الی ساعت دوازده روز جمعه
 ۱۷ سپتامبر مشغول مطالعه کتاب شدم مفهومی شد که مرقوم
 فرموده اند چه ضرر دارد ما هم مانند موسی و اسلام بگوئیم
 مسیح مانند آنها مبعوث گشته و مسأله کبوتر و شیطان و بالای
 کوه اینهار از میان برداریم و موهومات بدین عوام ندانیم و
 خود را محل شمتت ملل ننماییم ساعت یک بعد از ظهر احضار
 فرمودند خدمتشان رسیدم چون پاهایشان کم قوه شده بود
 کرسی ترتیب داده بودند که پاهایشانرا میگذاشتند یک ماه
 قبل که اوغوست بود مریدهای ایشان جشن هشتادسالشانرا
 گرفته بودند بعد از بجا آوردن رسوم انسانیت از طرفین برای
 بنده و حضرت چرتکوف میزنهار چیده بودند فانی آنسنوات
 گوشت نمیخورد معروف داشت چند سال است گوشت
 نمیخورم متبسمانه فرمودند منم گوشت نمیخورم شما هم
 معلوم است که از تعلیمات مبارکه است جواب عرض کردم
 حرام نیست در کتاب بعد تفصیل لوح مبارک عرض شد کسه
 میفرمایند غذای انسانی از بدایت گوشت نبود و خداوند
 با انسان چنگال و دندان گوشت خوردن نداده چه قدر

بود ائی و برهائی که گوشت نمیخورند و قوه شامه شان بهتسر
 و سالمترند بلکه اگر کسی گوشت نخورده باشد یا مدتی گوشت
 نخورد از نزدیک دکان قصابی بگذرد احوالش بهم گردد انصاف
 نیست برای چند روز زندگی انسان شکمش را قیرستان
 حیوانات نماید و حال آنکه ممکن است بحیویات و لبنیات
 و دهنیات سدّ جوع شود فرمودند مانند غذای خودشان بران
 فانی تخم مرغ باروغن کره حاضر ساختند در طی نهار شروع
 بصحبت فرمودند که من بیروزنامجات اعتماد تام ندارم زیرا
 بجز بعضی جهات ذمّ یا مدح کنند سه دفعه خواستم ازین
 قانون آگاه شوم از یابی و بسپائی آگاهی از روی بصیرت تا مع که
 در کتب خویش بنویسم و از ده یوم قبل که با جناب چرتکوف
 ملاقات گردید همین مذاکره در میان بود عرض شد بند ه هم
 امروز روز و از ده هم است که از حضور مبارک عازم خدمت گردیده
 سئوال فرمودند که باب را چه میدانید و چه وقت ظاهر شد و
 چه داعیه داشتند جواب عرض شد حضرت باب جوانی بودند
 " الی " و حضرت باب در تمام کتب و رسائل فرمود من آمدم
 شمارا آگاه نمایم حق در میان شما و شما اورانمی شناسید من
 از توتمنا دارم که در راه اوشهید شوم و دولت دانستند که هر
 چه هست اصل حضرت بهاء الله است اورا اولاً حبس " الی " و کتاب
 وصیت مرقوم فرمودند بعد از صعود پسر بزرگشان
 عبدالبهاء عباس افندی مرجع بهائیان مقرر فرمودند

ارض و نظام آن بسلاطین عادلانه راجع قلوب را برای حق مقور
 و مقدر فرموده فرمودند بعد از صعود حضرت بهاء الله
 امرشان چه قسم است جواب عرض شد روز بروز در ترقی و انتشار
 است مثنوی فرمودند ادعای حضرت بهاء الله جواب عرض
 شد با اصطلاح کتب مقدسه مکلم طور یهوه اب جاوید و اصطلاح
 شیعه رجعت حسینی، با اعتقاد سنت و جماعت حضرت باب
 مهدی و حضرت بهاء الله رجعت ثانی حضرت مسیح الله
 الی "سئوال فرمودند از احکام تازه جواب عرض شد کتاب آسمانی
 احکام تازه موسوم بکتاب اقدس و عبارات بکتاب الله راجع
 واحکام فروعیه کل ببیت عدل عمومی از جمله احکام وحدت بشر
 که میفرمایند کل باریکد ارید و برگ یک شاخسار از جمله وحدت
 ادیان، پاکی ادیان، وحدت خط و وحدت لسان عمومی و
 وحدت اجناس تساوی رجال و نساء، ترك تعصبات و وطنی
 مذهبی، جنسی، سیاسی، امر بتعلیم اطفال ذکور و اناث اجباری
 تا کسی در ارض بیعلم و صنایع نماند از جمله در هر شهر و قریه
 نه نفر از طرف عموم محفل داشته باشند با مورات ملت و فقرا
 و ایتام و معارف رسیدگی نمایند از جمله ترك سلاح و علح
 عمومی سئوال از خوردن و نخوردن گوشت جواب عرض شد در
 کتاب حرمت آن نازل نشده ولی از لوحیکه حضرت عبدالبهاء
 میفرمایند بتدریج ترك میشود و قتیکه نفوس بد رجه ای تربیت

شوند که گشتن بکمرغ رارواند دارند البته قتل انسان بکسی
 برداشته میشود سؤال فرمودند که از سائرملت ها غیر اسلام
 کسی ایمان آورد ه جواب عرض شد خود بند ه ازینی اسرائیل
 "الی" سؤال فرمودند حضرت عبدالبهاء چه دعوی دارند
 جواب عرض شد بندگی و عبودیت صرفه میفرماید اول غلام شما
 ضم و اول خادم شما من مروج احکام پدر بزرگوار است و بموجب
 کتاب وصیت مبارک کل من فی البهائ ماورکه اطاعت نمایند
 ولکن برادرها یعنی میرزا محمد علی بر مخالفت حکم پدر قیام
 کرد و برادر خود را هم برنقش واداشت فرمودند این باید
 بشود از خاندان خود بهاء الله چنانچه پسر من که افسسر
 است حال پطربورغ شب وروز در قتل من میکوشد این دلیل
 بر حقیقت است ازین محزون میباشد باید بشود سؤال فرمودند
 که برای من الواح تازه بفرستید جواب عرض شد فانی درس
 روسی نخوانده ام در چند سال در تجارت منشی دفتر دار
 حروف را شناخته ام جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی کسه
 در یاد کویه تشریف دارند روسی / آلمانی خوب میدانند عرض
 میشود با شعاطرف مکاتبات شوند و دستخطی تازه از حضرت
 عبدالبهاء صادر شده لوح شرق و غرب معروف بزودی عرض
 میشود ترجمه بروسی بنمایند و فرستند فانی هم از حضرت عالی
 سؤال دارم فرمودند بگو عرض شد با تفصیلی که بعرض

رسید شما حضرت بهاء الله را مرتب عالم و موعود این قسرن
 میدانید یا نه و دست خود را بلند نمود و فرمودند من چگونه
 میتوانم قبول ننمایم در صورتیکه من جمعی را میخواستم در
 روسیه تربیت نعایم این است که می بینید ژاندارمه گذاشته اند
 که کسی نزد من نیاید تا چه رسد بکسی که سی و چهار سال از ایران
 بیفد او و در نه و عکالی و محبوس و تمام سلاطین را صلح
 عمومی و عدل دعوت نماید و چقدر در راه او شهید شدند البته
 این امر عالم گیر خواهد شد من تفصیلاً برای خود مینویسم که
 کل بدانند و روی آورند درین حین صبیح کوچکشان منشیان را
 از حبس خلاص کند تشریف آوردند و با کمال مهربانی ملاقات
 و احوال پرسید فرمودند و همچنین دکترشان و قدری چرتکوف
 از حقیقت این امر ذکر فرمودند و آنچه بنده عرض مینمود و سؤال
 مینمودند کل را مینوشتند و چند دانه از عکس خودشان و چند
 کتاب بیادگار دادند مخصوصاً توقع فرمودند که خدمت
 بلند مرتبه عبدالبهاء عرض بندگی مرا معروض دارید نزد یسک
 غروب مراجعت شد و از یاد گوید لوح شرق و غرب بروسی ترجمه
 شد برای ایشان ارسال گردید و خدمت مسیاری هم عرض
 شد با صبیح ایشان ارسال مرسول جاری فرمودند اما از تحریر
 ایشان فانی بیخبر بودم تا یکسال متجاوز است که جناب
 آقا سید مهدی را بمسکو خواستند مراجعت کردند یک کاغذشان

بمیرون آمد ه مرقوم فرمود ه اند من از امر بهائی بی اطلاع بودم
 فلانی آمد ه مرا مفصلاً آگاه نمودند هر چند از علما و اهل علم
 نبودند ولی معلوماتی که بمن دادند با دست قبول کردم
 در یکی از کتابشان مینویسد یکی از اسلامیان نزد ایشان از اسلاً
 دل تنگی کرده گویا مذ هب مسیحی را توصیف کرده با و گفته
 شد که از اسلام رنجیده چرا بقهقرا بر میگردی قدم پیش گزار
 برو بهائی شو و مسافرینی که از مسکو آمده تمام ذکرمینمایند که
 شاگردان ایشان دست^{دست} میآیند از امر بهائی آگهی میخواهند
 یکی از آنها در روز مجلس عمومی فرصت بنا طقین بهائی نمیدهد
 خودش دیگران را تبلیغ مینماید . انتهی

عراق

بنوعی که در بخش شش شرح دادیم گروهی از مومنین
 در بلاد عراق خصوصاً در بغداد و بعقوبیه میدرخشیدند که
 عدّه از اخلاف مقدمین و برخی جدید الورود در این امر بودند
 و عدّه نیز از ایرانیان در آنجا سکونت داشتند و اختلالی از اسلامی
 نژاد مختلف و از بنی اسرائیل بودند و آقامصطفی و ناصر را
 نوشتیم که چگونه مقیم بیروت و اسکندریه و عکا شدند و احوال
 شیخ محمد از مشاهیر مومنین را در بخش مذکور بتفصیل آوردیم
 و خاندان آقامیرزا محمد وکیل خصوصاً پسرانش آقا محمد حسین و
 معروف بقوندره چی در بیت حضرت بهاء الله بسرایداری
 مفتخر بودند و زائرین را با آداب و مراسم زیارت هدایت میکردند
 و ضیافت و پذیرائی مینمودند و چون بیت را عادی بالا غمره
 قبض کردند آنان مقیم اسکندریه گشتند و منیر افندی غلسف
 آقا محمد حسین سالها در محفل روحانی بغداد منشی بود و
 از شهر مومنین و دارای تمول و نفوذ حاجی محمود قصابچی
 بود و حضرت عبدالبهاء سعی بسیار در ایجاد وحدت مابین
 بهائیان عراق و پیشرفت این امر در آنجا و حفظ و عمران
 بیت ابهی نمودند و آثار کثیره آنحضرت برای بهائیان بغداد
 کافی و شامل احوال است و ما در اینجا راجع با حد کثیره اهل
 بهاد را نحدود و راجع بواقعات کثیره آن محض اختصار بهمین
 مقدار اکتفا مینمائیم .

فلسطین و سوریه

شرح اوضاع آنحد و مواضع متبرکه و تاریخیه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی و نیز راجع بحضرت عبد البهائه و تاسیس عائله ایشان خصوصاً در بخش ششم و هفتم نگاشته آمد و هنگامی که حضرت بهاء الله با عائله از خانه عبود معهود بقصر بهجی انتقال فرمود حضرت عبد البهائه با عائله خود بسر جایشان در همان قسمت بزرگ عمارت قرار گرفتند و عائلات میرزا اسد الله اصفهانی و حاجی سید جواد یزدی و آقا سید مهدی راد قسمت کوچک جای دادند و بعد از چهار سال در حالی که گفتگوی انتقال از آنخانه هم در میان بود بعلمت آنکه پاشای کرد از اهل شام که بحکمرانی آمده بود خانه را میخواست بخانه صیقل معروف بمد و انتقال نمودند و پس از دو سال بخانه عبد الله پاشا استقرار جستند و مدتی متمادی در آنجا بسط افاضات بریگانه داشتند تا آنکه صعود انوار شمس جمال ابهی در قصر بهجی واقع گردید و شرح آنواقعه هائله و حالات و بیانات و نامه های تسلیمت بخش حضرت عبد البهائه در بخش ششم و هفتم نگارش یافت .

و خیالات خود سرانه میرزا محمد علی غصن اکبر و همرازانش و تفحصشان از آثار حضرت بهاء الله که در چننه حضرت عبد البهائه بود و قیامشان بر دستبرد نیز نوشته گردید و کتاب

وصیت نامه حضرت بهاء الله بنام کتاب عهدی که باستحکام تمام اخذ عهد خود را از همه اغصان وافنان ومنتسبین وکامل اهل بهاء در حق آنحضرت کردند عیناً ثبت گردید و کیفیت احوال برادران و بستگان بیوفابمد از استماع آن وصایا شرح داده شد و بالاخره پس از انتشاریک دوره آثار قلم حضرت عبدالبهاء وتوجه اهل بهاء باز هم در روزیک صد وهشتادم بعد از صعود که روز یازدهم آن ماه جلالی و پنجم قوس بود در عکا در مجمع عمومی بهائیان با حضور میرزا محمد علی غصن اکبر کتاب عهد را دادند که قرائت نمودند و همه اظهار اطاعت و انقیاد کردند ولی میرزا محمد علی در سرّی سست کردن بنیان کتاب عهد را گرفت و از عاقله و بستگان در عکا گرفته تا بهائیمان بلاد نائیه هر که رامیتوانست بتدبیری که میدانست اضلال کرد و از سهین همدستانش میرزا آقا جان کاشی کاتب وحسی در عکا و آقا جمال بروجر دی در طهران و برخی دیگر شدند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق مفصلاً مسلسلاً بیان شد فرقه بنام ناقض ناکث عهد که در آثار حضرت عبدالبهاء تکرار گردید در داخل اهل بهاء پیدا شدند که مرکزشان میرزا محمد علی غصن اکبر در قصر بهجی قرار گرفت و برادر مهتسر بزرگوار را هدف سهام افتراءات و بهتانهای ساخت که از آنجمله دعوت و ادعاه جدید بمقابل آیه کتاب اقدس

من ادعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه مفتخر كذاب بود
 و آنحضرت آثار و خطابه‌های بسیار در آل برکمال مقام عبودیت
 بهر سو منتشر فرمودند و امضاء خود را ع ع بعنوان عبدالبهاء
 عباس توضیح دادند و نیز آن بیوفایان نزد چنان دولت
 خائف مضطرب قاسم عبدالحمید عثمانی آنحضرت را به علاوه
 اتهام بدعت جدید شیعه‌ئی متهم بارتباط با دولت اروپا
 خواستند و بادشمنان آنحضرت از اشخاص و از فرق موجوده
 در آنحد و در کمال موافقت و مرافقت نمودند و آنحضرت بقسوه
 حقیقت مقاصد خود و تائیدات غیبیه و نیروی عظیم بهمان و
 استدلال سنینی طولانی همی مدافعت فرمودند و آنچه را که
 آنحضرت همی پسندیدند باعمال مخالفان مذکور در انظار
 بیگانگان جلوه نمود، یعنی میدان ثابت و ناقض و تعدد مرکز
 پیدا شد حتی برخی از بهائیان دلسوخته آنرا باختلاف سنینی
 و شیعه تشبیه میکردند و خود را تسلی میدادند و آنحضرت در
 همان ایام با همه رنج از ناقضان و کدورت از چنین شهرتسی
 بین بیگانگان در ارتفاع اعلام بهائیت کوشیدند و همی خیر
 و تسلیت دادند که عنقریب اعلام نقض منکوس و سرنگون خواهد
 شد .

و در اوائل همین اوضاع و احوال فتوحات روحانیه اروپ و امریک
 نمودند که دسته دسته بهائیان آنحد و در بعضا آمده زیارت

میگردند و تفصیل تمام آن امور در بخش سابق گذشت و در
 آنسین من لورا بارنی (مادام دیریفوس) بمکآمد و ایامی
 که در محضر آنحضرت استفاده حقایق معنویه الهیه میکرد
 خانه مذکور عبود رابع مایتعلق بهابنام آنحضرت خریده اهدا
 نمود و داستان قلعه بند کردن سلطان عبدالحمید آنحضرت
 را نیز بتفصیل در بخش سابق نگاشته آمد که باشاعات ناقضین
 در توهم افتاد و آن آزادی که در او اخرایام ابهی داده بود
 باز گرفت و سپهائیان عکار عموماً در نتیجه ارسال مکرر مفتشین
 و اغواءات ناقضین قدغن کرد که از دوازده عکابیرون نروند
 و کسی نزدشان آمد و رفت نکند و کار بر مهاجرین و مسافرین و
 زائرین عکاسخت شد و از جانب دولت مراقبها در کار بود و دیگر
 اماکن مهمه عکا و حوالی بهمانحال سابق قرار داشت و قشله
 عسکریه محبس ابهی در دست حکومت بود و قصر بهجی را کماکان
 ناقض اکبر و عاقله اش تا آخر ایام در تصرف داشتند و حضرت
 عبدالسها حق خود را در دست آنان نهادند و ثابتین در
 عهد و پیمان فقط بزیارت روضه و توقف و اقامت در مسافرخانه
 آنجا که بدست حضرت عبدالسها و مومنین تاسیس و تعمیر
 و تزئین و توسعه یافت شادمان بودند و بتفریح و زیارت باغ
 رضوان و فردوس و قصر مرزعه و غیره نیز فائز میگشتند و محل
 اقامت زائرین و اردین عکا از مشرق از ایران و ترکستان و قفقازیه

و عراق و سوریه و مصر و هند و از غرب از آمریکا و فرانسه و انگلیس در
 مسافرخانه عکا بود و مسافرین غربی محض مراعات حکمت و احتیاط
 از اندیشه دولت عثمانی ملبس بزی اهل عثمانی میگشتند
 و شرف اندوزی زائرین و مجاورین بهائی بحضور حضرت
 عبدالبهاء در بیرونی بیت که در حجرات بالای مسافرخانه
 بود واقع است و در اوائل ایام نونهالان مجاورین عکا غالباً
 نزد زین المقربین و مشکین قلم و آقا سید اسد الله قمی و غیرهم
 فارسی و عربی و خط میا موختند تا آنکه در حدود سال ۱۳۱۶ به
 امر حضرت عبدالبهاء صورت مکتبی تأسیس گشت و فارسی و
 عربی و انگلیسی تحصیل نمود و آنحضرت خود مواظبت و
 مراقبت کرده تعلیم و تشویق همی نمودند.

دیگر از ابنیه مهمه این امر در آن اراضی بناء مقام اعلی
 برداشته گردید که حضرت عبدالبهاء در بحبوحه
 معاندت دشمنان داخلی و خارجی در سال ۱۳۱۸ بحیفا
 تشریف داشته اراضی را برای بناء به پردسیانی مقاطعه
 دادند نقشه کشیده بنای شامل نه ضلع بنیاد کردند و
 بهائیان کمکهای مالی نمودند چنانچه ابواب بنام بساب
 الفضل (یا در کار میرزا ابوالفضل) باب الاشرف (میرزا اشرف
 بادکوبه) و نیز باب النصر باب الامین بود و همانوقت که
 اطاق وسط یعنی محل استقرار هیکل حضرت در سال

۱۳۱۹ تمام شد میرزا اسد الله اصفهانی را پس از عودت از امریک مأمور حمل جسد نموده و او را بایران آورده صندوق را از خانه محل امانت حرکت داده باریاستش بر مجموع حاملین که هشت نفر بودند از طریق کاشان اصفهان نجف آباد عبور داده از راه بغداد بسوریه رسانیدند و این در سال ۱۳۱۹ وقوع یافت ولی بعد از رسانیدن بمرکز با اسباب استقرار فراهم نشد و آنرا در خانه یکی از منسوبین در حیفامستور کردند چه که از طرف دولت عثمانی بپیم همه نوع خطا میرفت تا هشتاد و هشت سال گذشت یعنی در سال ۱۳۲۷ در روز آمل عید نوروز مطابق ۲۸ صفر جسد را بدست خود آنحضرت در آن هنگام که شورش عثمانیان در سر مشروطیت بود در اطاق وسط گسسه قرارگاه بود قرار دادند و ما شرح خریداری و تاسیس اراضی جبل کرمل و مقام اعلی را در بخش سابق آوریم و در این مقام شمه نقل از میرزا عنایت الله اصفهانی ربیب میرزا اسد الله مینگاریم قوله " چون عرش اعلی را حسب امر جمال مبارک در طهران تسلیم آقا میرزا اسد الله کردند من در طهران دیدم که شبانه صندوقی را آوردند در خانه و در بخدان گذاشتند گمان میکردیم آثار و الواح مبارک است بعد باغی در سر قبر آقا خرید و آنجا امانت را گذارند و هیچ کس نمیدانست چه است بلکه گمان میکردند آثار و الواح است یکبار هم از ارض

مقصود حسب امر جمال مبارك آقاميرزا اسد الله باتفاق سيد
 علي افغان مامور بسركشي آن در طهران شدند چون رفتند
 امانت را بكمال وسلامت يافتند و چون امسرکار آن شد آنصندوق
 را آقاميرزا اسد الله باعائله که هيچ نميدانستند آن صندوق
 را دريخدا ن گذاشته باصفهان آورد و سپس تابعدار ارباب
 تخت روان وسفارش دولت توسط وزير بافريد وسکينه کسه در
 مصراست آمدند و از آنجا چون امر مبارك شد که باکمال جلال
 حرکت کند لذا ابتدا بپير خود ش سه تن از احباب عرب را با لباس
 پفیه و عقال و مسلح همراه برداشته و آقا محمد حسين و کيل
 و يك نفر ديگر نيز بود که مجموعاً هفت نفر بودند بشام آوردند
 و ببيروت رساندند و فرمودند که باکشتی بيارند و آقا محمد مصطفي
 و ميرزا يوسف خان باکشتی متزلزل بمکا وارد کردند و از قضا
 در آنروز شيخ مغربی ها که بنهايت مجلل و محترم بود مورد
 برای تجليلش همه اشغال تعطيل گشت و لذا در گمبارك
 تفتيش بعمل نيامد و آقاميرزا اسد الله آوردند در خانه ما گذاشت
 و رفته سرکار آقا را خبر کرد و تشریف آوردند از پله ها تا طبقه سوم
 که صندوق مبارك بود بدون كفش تشریف آوردند و سپس
 صندوق را به بيت مبارك يعنی خانه عبود معروف بردند و در
 ضمن آثار مبارك برقرار گشت تا آنکه نقل بحيفادادند و چندی
 در بيت مبارك ماند و چون صندوق رخام را از هندیستان